

## نقش حواء در لغزش حضرت آدم از منظر روایات تفسیری فریقین\*

سید مهدی عیسی البطاط\*\*

### چکیده

برخی از باورها و عقاید رایج بر گرفته از روایات غیر معتبر است که بدون تأمل و تحقیق مقبول افتاده و برای قرن‌ها رواج یافته است. یکی از این باورها انتساب گمراهی حضرت آدم (علیه السلام) به حواء و فریبکاری او است.

در این مقاله سعی شده است تا میزان صحت و سقم این دیدگاه از منظر روایات فریقین مورد بررسی قرار گیرد. بدین منظور پس از بررسی تمامی روایاتی که به لغزش آدم مرتبط است، آنها به سه دسته تقسیم شده‌اند. دسته اول عامل اصلی لغزش حضرت آدم را حواء می‌داند، دسته دوم حواء را شریک ابلیس در لغزش حضرت آدم و دسته سوم حواء را میرا از این تهمت دانسته و او را همانند حضرت آدم قربانی وسوسه و دروغ‌های ابلیس معرفی می‌کند. با بررسی سندی و متنی این روایات روشن شده که روایات دو دسته نخست از نظر سند ضعیف هستند، اما متن روایات گروه سوم با آموزه‌های قرآنی و برخی روایات معتبر امامیه مطابقت دارند، در حالی که روایات دسته اول و دوم مخالف آیات قرآن و چه بسا موافق متن تورات بوده و برخی از راویان آن از اهل کتابند؛ امری که گمانه زنی در مورد منقول بودن این روایات از یهود را تقویت می‌کند.

**واژگان کلیدی:** آدم، حواء، روایات، تفسیر، شیعه، اهل سنت، عصمت، درخت ممنوعه، اسرائیلیات.

\*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲۳ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۰۴/۲۹.  
\*\*. دانش‌آموخته دکترای تفسیر تطبیقی: mahdialbattat@yahoo.com

## مقدمه

از داستان‌های مشترک قرآن و تورات داستان آدم علیه السلام و حواء است. در تفاسیر و کتب حدیث نیز روایاتی با تعبیرهای مختلف و متضاد در این زمینه آمده است. در برخی از آنها متن‌هایی از تورات گنجانده شده است که تضاد آشکار ابهامی در فهم چگونگی گمراهی و مسیبت آن ایجاد کرده است در این روایات بر نقش حواء در گمراهی آدم علیه السلام تأکید شده و این مفهوم را به خواننده القا می‌کند که حواء شخصیتی کم ارزش و گمراه‌کننده است. در این مقاله برای بررسی این دیدگاه تمام روایات مربوط به این بحث استقرا شده و از این روایات که به سه گروه تقسیم می‌شوند، نمونه‌هایی از لحاظ متن و سند و مخالفت یا مطابقتشان با قرآن کریم و نیز هماهنگی با مسلمات دینی و اتفاق مسلمانان و نیز عقل سلیم مورد ارزیابی قرار گرفته است. در این زمینه روایات زیادی در کتب تفاسیر قدیم و جدید یافت می‌شوند که تقسیم آنها به سه دسته امکان‌پذیر است:

دسته اول: روایات دال بر گمراهی آدم علیه السلام و حواء؛

دسته دوم: روایات دال بر گمراه شدن آدم علیه السلام به وسیله حواء و ابلیس؛

دسته سوم: روایات دال بر عامل اصلی بودن ابلیس در گمراهی آدم و حواء.

## روایات دسته اول

برخی از روایات این دسته حواء را مورد سرزنش قرار داده، گمراهی آدم علیه السلام را به او نسبت می‌دهند و حتی گاهی نقش ابلیس را در گمراهی منتفی می‌دانند. این روایات به قرار ذیل است:

۱- ابن جریر از عمرو بن عبدالرحمن بن مهرب نقل می‌کند: شنیدم وهب بن منبه که می‌گوید: «هنگامی که خداوند آدم و همسرش را در بهشت مسکن داد، او را از درخت منع کرد. آن درخت شاخه‌هایش در هم پیچیده بود و میوه‌ای داشت که فرشتگان برای جاودانگی خود از آن می‌خوردند؛ همان و آن میوه‌ای که خداوند آدم و همسرش را از آن منع کرده بود و هنگامی که ابلیس می‌خواست آنان را گمراه کند در دهان ماری که در آن زمان مانند شتر چهار دست و پا داشت، وارد شد. ماری که به زیبایی بهترین جانوران مخلوق خداوند بود. پس هنگامی که مار وارد بهشت شد، ابلیس از دهان آن خارج شد و از درختی که خداوند آدم و حواء را از آن نهی کرده بود، گرفت و برای حواء آورد و گفت: این درخت را بنگر که چه خوش بو، خوش طعم و خوش رنگ است. پس حواء از آن گرفت و خورد و سپس آن را برای آدم برد و گفت: به این درخت بنگر که چه خوش بو، خوش طعم و خوش رنگ است. پس آدم از آن خورد. پس از آن

عورت آنان نمایان شد و آدم در درون درخت پنهان شد. خدا به او گفت: ای آدم کجا هستی؟ آدم گفت: من اینجا هستم ای خداوند. خداوند گفت: آیا بیرون نمی‌آیی؟ گفت: ای خداوند از تو شرم دارم. خداوند گفت: سرزمینی که از آن خلق شده نفرین شده است که میوه آن به خار تبدیل می‌شود - راوی می‌گوید: در بهشت و زمین درختی بهتر از درختان موز و سدر نبود - سپس گفت: تو ای حواء تو بودی که بنده مرا گمراه کردی. پس تو جز با سختی باردار نخواهی شد. پس هنگامی که خواستی از باری که در شکم داری فارغ شوی، بارها تا دم مرگ خواهی رسید. به مار گفت: تو که ملعون وارد دهان تو شد تا بنده مرا به گمراهی کشاند، دست و پایت نفرین شده و به شکم تو منتقل می‌شوند و روزی جز خاک نخواهی داشت. تو دشمن فرزندان آدم و آنان دشمن تو خواهند بود، هر گاه کسی از آنان را یافتی، دنبال او خواهی کرد و هر گاه یکی از آنان تو را یافت، سر تو را خواهد شکافت. عمر گفت: به وهب گفته شد مگر ملائکه چه می‌خوردند؟ گفت: «یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» (ابن جریر طبری، تفسیر طبری، ۱۴۱۲: ۱/۳۶۶-۳۶۷؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ۱۴۱۵: ۱/۱۰۳-۱۰۴). مضمون همین روایت در بعضی از تفاسیر روایی شیعه هم آمده است (ر.ک: بحرانی، البرهان، ۱۴۱۶: ۱/۱۷۸؛ فیض کاشانی، الصافی، ۱۴۱۵: ۱/۱۱۹).

۲- ابن جریر از ابوالعالیه نقل کرده که گفته: شیطان آمد نزد حواء و با ایشان سخن گفتن را شروع کرد و گفت: آیا از چیزی نهی شده‌اید؟ حواء گفت: بله از این درخت. شیطان گفت: ﴿مَا نَهَاكُمْ رَبُّكُمْ عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونُوا مِنَ الْخَالِدِينَ﴾ (اعراف / ۲۰)؛ پروردگار شما را از این درخت منع نکرده جز برای آنکه مبادا دو فرشته شوید یا از ماندگاران گردید. راوی می‌گوید: سپس حواء شروع کرد و از آن خورد. سپس به آدم دستور خوردن داد، او نیز چنان کرد (ابن جریر طبری، تفسیر طبری، ۱۴۱۲: ۱/۳۳۸).

۳- ابن منیع و ابن ابی الدنیا در کتاب بکاء و ابن منزر و ابوالشیخ در عظمه - که حاکم آن را صحیح شمرده - و بیهقی در شعب و ابن عساکر در تاریخش از ابن عباس نقل کرده‌اند که گفت: خداوند به آدم فرمود: ای آدم چه چیزی تو را واداشت که از این درختی که تو را از آن منع کردم، بخوری؟ گفت: ای پروردگار، حواء مرا ترغیب کرد. فرمود: من او را بدین سان قرار دادم که به سختی باردار خواهد شد و او در هر ماه دو بار خون خواهد دید. در آن هنگام ناله حواء بلند شد. به او گفته شد: ناله از آن تو و دختران تو خواهد بود (بغوی، معالم التنزیل، ۱۴۲۰: ۱/۱۰۶؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ۱۴۱۵: ۶۹/۱۰۸؛ سیوطی، الدر المنثور، ۱۴۰۴: ۱/۱۳۲).

۴- بخاری و حاکم از ابوهریره از پیامبر ﷺ چنین نقل کرده‌اند: «اگر بنی اسرائیل نبودند، گوشت‌ها فاسد نمی‌شد و اگر حواء نبود، هیچ زنی به شوهر خود خیانت نمی‌کرد» (سیوطی، الدر المنثور، ۱۴۰۴: ۱/۱۳۲؛ بخاری، صحیح بخاری، ۱۴۲۲: ۴/۱۰۳).

۵ - ابن عساکر از ابی بن کعب نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمودند: هنگامی که مرگ آدم فرا رسید، خداوند کفن وحنوطی از بهشت برای او فرستاد. وقتی حواء ملانکه را دید، بی‌تابی کرد. آدم گفت: مرا با فرستادگان پروردگار تنها بگذار. هر چه بر سر من آمد، از تو بود و هر گزندی که بر من وارد شد، از تو بود (ابن عساکر، تاریخ دمشق، ۱۴۱۵: ۷/۴۵۶؛ سیوطی الدروالمنثور، ۱۴۰۴: ۱/۱۴۹).

۶ - طبری نقل می‌کند: سعید به مسیب می‌گفت: سوگند به خدا آدم هنگامی که از درخت خورد، به هوش نبود و حواء او را شراب داده بود. پس هنگامی که مست شد، او را به درخت سوق داد و از آن خورد (طبری، تاریخ طبری، ۱۴۰۳: ۱/۵۷؛ ثلعبی، الکشف والبیان، ۱۴۲۲: ۱/۱۸۴؛ بغوی، معالم التنزیل، ۱۴۲۰: ۱/۳۰۶؛ اندلسی، المحرر الوجیز، ۱۴۲۲: ۱/۱۹۲).

### بررسی و نقد روایات

همان‌گونه که در بررسی روایات متداول است، ابتدا سند سپس متن روایت را بررسی کرده، آن را بر قرآن و معیارهای دیگر نقد متنی عرضه می‌کنیم تا از صحت روایت مطمئن گردیم و یا در صورت تعارض با معیارهای نقد متنی و غیرصحیح بودن آن، آن را رد می‌کنیم.

### روایت اول

در سند روایت اول وهب بن منبه آمده است. اول اینکه این شخص یک یهودی و از اهل کتاب است که یکی از پرچمداران ناقل روایات اسرائیلی می‌باشد. دوم اینکه روایت به پیامبر اکرم ﷺ منتهی نشده است، پس حجت نمی‌باشد. البته نظیر این روایت در برخی از تفاسیر شیعه مانند تفسیر برهان و صافی و... آمده است. همه این روایت را از سندی که به امام حسن عسکری (علیه السلام) منسوب است، نقل کرده‌اند. ابن غضائری روایت را موضوع و راوی آن را ضعیف و دروغ‌گو دانسته است.

سوم اینکه این روایت مخالف نص قرآن است؛ آنجا که خداوند فرمود: ﴿قَوَّسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى﴾ (طه/ ۱۲۰)، در حالی که در این روایت نقش مستقیم شیطان در گمراهی آدم (علیه السلام) حذف شده و تنها این نسبت به حواء داده شده است.

چهارم اینکه این روایت مطابق نص تورات است و از آنجا که راوی آن از پرچمداران ناقل روایات اسرائیلی است، احتمال اینکه این روایت از روایات دخیل و از اسرائیلیات باشد، تقویت می‌شود. متن آن در اصحاح سوم از سفر تکوین این چنین است:

«و مار از حیل‌گترین تمام حیوانات خشکی بود که پروردگار آفریده بود. به زن گفت: آیا به راستی خداوند گفت از تمام درختان بهشت نخورید؟ زن به مار گفت: از میوه درختان بهشت می‌خوریم، اما درباره آن درختی که در وسط بهشت است، خداوند گفت: از آن نخورید و به آن دست نزنید تا نمیرید.»

پس مار به زن گفت: «هرگز نخواهید مرد بلکه خداوند می‌داند روزی که از آن بخورید، چشم بصیرتتان باز خواهد شد و مانند خدا خیر و شر را خواهید شناخت و زن دید که درخت مناسب خوردن است و چشم‌ها را نوازش می‌دهد و خوش رنگ است. پس از آن گرفت و خورد و به همسرش داد و او نیز با او خورد. پس چشمانشان باز شد و فهمیدند که عورت‌هایشان نمایان است. از برگ‌های درخت انجیر لباس دوختند و برای خود پوششی قرار دادند. صدای خدا را که در بهشت قدم می‌زد، همراه وزش باد روزانه شنیدند و آدم و همسرش با مخفی شدن در میان درختان وسط بهشت از دیده پروردگار پنهان شدند. پروردگار آدم را ندا داد: تو کجا هستی؟ آدم گفت: صدای تو را شنیدم و چون عریان هستم حیا کردم، پس پنهان شدم. خدا گفت: چه کسی به تو گفت که تو عریانی؟ آیا از آن درختی که من به تو سفارش کردم که از آن نخوری، خوردی؟ آدم گفت: زنی که تو با من قرار دادی، از آن درخت به من داد و من خوردم... پروردگار به مار گفت: تو به دلیل این کارت از بین موجودات نفرین شدی... و به زن گفت: بارداری تو را طاقت‌فرسا خواهم کرد و با درد فرزندان خود را وضع حمل خواهی کرد... و به آدم گفت: به دلیل اینکه از همسرت اطاعت کردی و از درخت خوردی... زمین به سبب تو نفرین خواهد شد» (سفر تکوین، اصحاح سوم).

پنجم اینکه این روایت در موارد متعددی با مبانی اسلامی و عقل سلیم در تعارض است؛ از قبیل:

۱- در آنجا که نقل می‌کند: «میوه‌ای داشت که ملائکه از آن می‌خوردند»، حاضران به وهب بن منبه ایراد گرفتند که ملائکه که موجوداتی مجرد هستند، چگونه می‌خورند و او از جواب دادن روی برگرداند و گفت «یفعل الله ما یشاء».

۲- اینکه مار چهار دست و پا داشته و شیطان را درون خود پنهان کرده، به افسانه بیشتر می‌ماند. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: «اینکه چگونه و با چه وسیله‌ای ابلیس به آنها رسید، در روایات صحیح و معتبر ذکر نشده، بلکه در برخی از روایات غیر معتبر است و گویا که از سخنان دخیل و داستان بر گرفته از تورات است» (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۴۱۷: ۱/ ۱۴۰).

استاد معرفت نیز می‌نویسد: از آن هنگام که خداوند مار را خلق کرد، به این صورت خلق کرد و مانند شتر دست و پا و نه چیزی شبیه به آن نداشت» (معرفت، التفسیر والمفسرون، ۱۴۲۶: ۲/ ۶۵۴).

۳- اینکه نقل می‌کند: «آدم در میان درخت پنهان شد و پروردگار او را ندا داد...» به کلی باطل است؛ چرا که حضور آدم یا هر چیز دیگری بر خداوند نمی‌توانسته مخفی باشد. آیت الله معرفت در این باره می‌نویسد: «اسرائیلی محض است؛ زیرا بر اساس آن مخفیگاه آدم و همسرش بر خداوند پنهان شده است و آن قصه قصه‌ای اسرائیلی است که به دست سرکشان اهل کتاب وارد اسلام شده است» (همو، التفسیر الاثری الجامع، ۱۴۲۹: ۲/ ۴۶۱).

۴- این سخن آدم به پروردگارش آنگاه که می‌گوید: «از تو شرم دارم»، سخنی جاهلانه است؛ گویی خداوند بیرون درخت را می‌بینید ولی درون آن را نه و دور است که از پیامبر خداوند این چنین تصور نادرستی از خدای خود داشته باشد.

۵- اینکه مقصود از نفرین شدن سرزمین چیست و چرا باید سرزمین نفرین شود، سخنی ابهام برانگیز است.

۶- اینکه خداوند برای آدم و حواء و مار مجازاتی را در نظر می‌گیرد، اما نه برای شیطان

بسیار عجیب است!!!

### روایت دوم

روایت دوم نیز به رسول خدا ﷺ نمی‌رسد و سند آن از طبری به ابی‌العالیه منتهی می‌شود که از صحابه نیست تا بتوانیم روایت او را گرفته شده از پیامبر ﷺ تلقی کنیم (مزی در باره او گفته است: «جاهلیت را درک کرد و دو سال پس از وفات پیامبر ﷺ به اسلام گروید (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۰۰: ۹/۲۱۴).

به علاوه متن روایت نیز مخالف صریح قرآن است؛ چرا که قرآن چنین بیان می‌کند که شیطان مستقیماً آدم و حواء را وسوسه کرد بدون اینکه یکی از آنها را واسطه دیگری بکند؛ آنجا که فرمود: «فوسوس لهم» (اعراف/ ۲۰) و فرمود: «و قاسمهما» (اعراف/ ۲۱) و فرمود: «فدلاهما» (اعراف/ ۲۲).

### روایت سوم

سند روایت سوم نیز متصل به رسول خدا ﷺ نیست و مخالف با ظاهر قرآن است؛ چرا که نه شیطان، بلکه حواء را مسئول اول این وسوسه معرفی می‌کند. همچنین در روایت عبارتی است که مخالف مسلمات و واقع خارجی بوده و ظاهراً جاعل روایت دچار پربشانی فکری شده است؛ آنجا که می‌گوید: «ودمیتها فی کل شهر مرتین» من زن را هر ماه دو بار دچار خونریزی می‌کنم. شکی نیست که عادت ماهیانه یک بار در ماه برای زن بیشتر اتفاق نمی‌افتد!

سند نسبت به ناله‌ای که برای حواء مقرر شد - بر فرض اینکه حواء مستحق آن باشد - گناه دختران او چیست؟؛ چرا که خدا در قرآن مکرر می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (انعام/ ۱۶۴؛ اسراء/ ۱۵؛ فاطر/ ۱۸؛ الزمر/ ۷؛ النجم/ ۳۸).

### روایت چهارم

روایت چهارم که در سند آن ابو هریره است؛ کسی که سردمدار جاعلان حدیث و ناقلان اسرائیلیات بوده و تعداد زیادی از علمای فریقین به این امر تصریح می‌کنند (ر.ک: معرفت،

التفسیر و المفسرون، ۱۴۲۶: ۲/ ۶۲۲). این سخن ابوهیریه در روایت که گفت: «اگر حواء نبود هیچ زنی به شوهرش خیانت نمی کرد» صحیح نیست؛ چرا که اگر بپذیریم حواء آدم را برای خوردن از درخت تشویق کرد، این کار از سوی حواء به قصد خیانت به آدم نبوده است بلکه عدم اطلاع از دروغ ابلیس بود. نیز خیانت وقتی صدق می کند که آدم مرتکب این کار بشود، در حالی که ندانست که حيله‌ای در کار است. آدم نیز وقتی از درخت ممنوعه تناول کرد، به اختیار کامل خود آن کار را کرد و اغفالی در کار نبوده است.

به هر حال، خیانت حواء - بر فرض وجود - چه ارتباطی به خیانت همه زنها بعد از ایشان دارد؟ اگر تلازمی بین گناه حواء و دخترانش باشد، پس چقدر زیاد است گناهی که دخترها انجام داده اند و حواء مرتکب آن نشده است؟ و چه زیاد است طاعت‌هایی که حواء انجام داده و دختران ایشان انجام نداده‌اند؟

#### روایت پنجم

این روایت نیز دارای اشکالاتی است؛ از جمله اینکه:

۱- با ظاهر قرآن مخالف و با ظاهر تورات موافق است.

۲- با روایات دیگر مخالف است.

۳- از گفته حضرت آدم به حواء که می گوید با فرستادگان پروردگارم تنهایم بگذار - تا قبض روحش بکنند - و اینکه حواء را مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد، فهمیده می شود که آدم در نهایت نفرت و انزجار از حواء بوده و آرزوی راحت شدن از او را داشته است و این معنا با روایاتی مخالف است که حاکی از شوق و عشق شدید آدم به حواء و جست‌وجوی زیاد از او در وقت پایین آمدن از بهشت بوده است و گویای آن است که از رحمت و لطف خدا بود که بعد از قبول توبه، آدم را با حواء جمع کرده بود (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۴۴/ ۲۴۲). این اشتیاق و عشق مذکور در این روایات با نفرت یاد شده در روایت محل بحث سازگاری ندارد.

۴- بر فرض اینکه حواء سبب گمراهی آدم بوده باشد و مادامی که وی از گناه خود استغفار کرده: ﴿قَالَ رَبِّمَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (اعراف/ ۲۳) دیگر مناسب نیست که نسبت به گناهی که از آن توبه کرده، از طرف حضرت آدم عليه السلام مورد ملامت و سرزنش قرار گیرد.

۵- اگر این سخن یاد شده در روایت، گفتار یک انسان عادی بود، ممکن بود تسامحاً آن را بپذیریم، اما طبق روایت این سخن از آن پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم است؛ لذا مستلزم این است که دقت بیشتری در نسبت کلام به ایشان داشته و از نسبت کلام افراطی یا تفریطی به برگزیدگان الهی و

از جمله ایشان بهره‌ییم؛ چرا که می‌گوید حضرت آدم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به ایشان گفت «هر گزندی که بر من وارد شد، از تو بود...». در این صورت اولاً نقش شیطان را کاملاً انکار کرده و خود را نیز کاملاً تبرئه نموده است. چطور این سخن را بپذیریم، در حالی که گناه را با تمام هوشیاری و اختیار مرتکب شده است، به عبارتی، اگر آدم مجبور به خوردن شده باشد، می‌توان تمام سرزنش را بر کسی که مجبورش کرده است، وارد کرد. در این صورت، آدم کاملاً بی‌گناه است و دیگر به توبه نیاز نداشت و نباید بدون دلیل از بهشت اخراج می‌شد؛ چون مجبور نبوده است. این ملامت را حتی به شیطان نمی‌توان متوجه نمود؛ چرا که می‌گوید: ﴿وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكَ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكَ فَاسْتَجَبْتَ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَكُومُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ (ابراهیم / ۲۲)؛ «و برای من هیچ تسلطی بر شما نبود جز اینکه شما را فرا خواندم و در خواست مرا پذیرفتید پس مرا سرزنش نکنید و خودتان را سرزنش کنید». لذا غیر ممکن است که چنین حرفی از یک پیامبر صادر شود.

نکته دیگر اینکه این روایت از طریق اهل بیت (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) نیز وارد شده است (نوری، مستدرک الوسائل، ۱۳۲۰: ۲/ ۲۰۲)، اما بدون این تعبیرات پایانی «ما اصابنی...» که بدون این عبارت معنای روایت کاملاً عوض می‌شود و هیچ یک از اشکالات مزبور وارد نیست. ممکن است در جمع بین دو روایت بگوییم که ظاهراً این سخن آخر از خود راوی بوده است یا از طرف جاعلان ادراج شده است.

#### روایت ششم

این علاوه بر اینکه سندش به معصوم و حتی به صحابی نمی‌رسد؛ چرا که ذهبی درباره ابن مسیب گفته: از تابعان است (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۴۱۳: ۷/ ۲۴۲)، مخالف مسلمات دین است. شیخ طوسی درباره آن می‌گوید: این خبر ضعیفی است و در نزد اصحاب ما، خمر در همه ادیان حرام بوده است (طوسی، التبیان، بی‌تا: ۱/ ۱۶۲) و نیشابوری ذیل این روایت می‌گوید: «این روایت وقتی درست است که بگوییم درخت غیر از انگور بوده است تا اینکه اجازه داشته باشد از غیر از آن بخورد، ولی این رد می‌شود به اینکه شراب بهشت سکر نمی‌آورد» (نیشابوری، غرائب القرآن، ۱۴۱۶: ۱/ ۲۶۰). با اینکه لزومی بر نقل چنین روایات بدون سندی احساس نمی‌شود، برخی از مفسران روایی مانند طبری (طبری، جامع البیان، ۱/ ۱۸۹)، بغوی (بغوی، معالم التنزیل، ۱۴۲۰: ۱/ ۱۰۶)؛ ثعلبی (ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۴۲۲: ۷/ ۲۰۲) آن را نقل کرده‌اند و اعتمادشان به قسم خوردن ابن مسیب است. چه کسی اجازه دارد برای چیزی که آن را با چشم خود ندیده قسم بخورد؟ زیرا بیشترین چیزی که می‌توان بر آن قسم خورد، این است که از دیگری شنیده شود و نه بیشتر خصوصاً در مثل قصه آدم (عَلَيْهِ السَّلَامُ) که ابن مسیب شاهد ماجرای او نبوده است. سوگمندان بعضی از مفسران به جای اینکه بر این روایت جعلی اعتراض کنند و آن را صراحتاً رد کنند، توجیهات مختلفی را برای پذیرش آن مطرح می‌کنند.

## روایات دسته دوم

این دسته از روایات علت گمراهی آدم را بر دوش حواء و ابلیس نهاده است. گویا این دو دست به دست هم داده و خواسته اند که آدم را گمراه کنند یا این گونه فهمیده می‌شود که ابلیس وسوسه کرده و حواء او را کمک نموده است. در بعضی از این روایات ملاحظه می‌شود که نقش حواء پر رنگ تر از نقش ابلیس است. دو روایت ذیل نمونه این روایات است:

از ابن زید نقل شده است که گفت: شیطان حواء را وسوسه کرد و او را به نزد آن درخت برد و حواء را هم در چشم آدم زینت داد. پس آدم حواء را برای حاجت خود صدا زد. حواء گفت: نمی‌پذیرم مگر اینکه اینجا پای درخت بیایی. پس هنگامی که آدم آمد، حواء گفت: نمی‌پذیرم مگر اینکه از این درخت بخوری. پس از آن درخت خوردند و زشتیهایشان نمایان گشت و آدم در بهشت پا به فرار گذاشت. پروردگارش او را ندا داد: ای آدم آیا از من می‌گریزی؟ گفت: نه ای پروردگار، بلکه از تو حیا دارم. خداوند گفت: ای آدم! چگونه مرتکب این عصیان شدی؟ گفت: به وسیله حواء. خداوند گفت: پس من او را هر ماه خونین خواهم کرد همان گونه که او این درخت را خونین کرد و او را سفیه خواهم نمود، در حالی که او را بردبار آفریده بودم و بارداری و وضع حمل او را سخت خواهم نمود، در حالی که آسان آفریده بودم (ابن جریر طبری، جامع البیان، ۱۴۱۲: ۱/ ۳۳۹؛ همو، تاریخ طبری، ۱۴۰۳: ۱/ ۷۴).

بیهقی در دلائل و خطیب بغدادی در تاریخ خود و دیلمی در مسند الفردوس و ابن عساکر از عبدالله بن عمر نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمودند: من بر آدم با دو خصلت برتری دارم؛ شیطان من کافر بود و خداوند مرا بر او یاری کرد تا مسلمان شد اما شیطان آدم کافر بود. و همسران من، یاور من بودند و همسراو یاور او بر عصیان بود (سیوطی، الدرالمنثور، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۳۲-۱۳۳) و ابن عساکر در حدیثی از ابوهریره نیز شبیه این روایت را نقل کرده است.

## بررسی دو روایت

### روایت اول

سند این روایت به رسول خدا ﷺ نمی‌رسد و از جهت متنی نیز ایرادات زیادی بر آن وارد است: ۱- پذیرش این روایت به معنای قبول این سخن است که شهوت بر آدم غلبه کرد و او با آگاهی از گناه و به صورت عمد به دلیل شهوت، مرتکب گناه شد، در حالی که قرآن، قضیه را به گونه ای دیگر بیان می‌کند؛ به این گونه که شیطان از راه حيله آنها را گمراه کرد و خداوند می‌فرماید: «و قاسمهما» یعنی شیطان برای هر دوی آنها سوگند یاد کرد: ﴿قَدَلَاهُمَا بَعْرُورٍ﴾ یعنی آنها را فریب داد (اعراف / ۲۱).

۲- در این روایت آمده که شیطان حواء را وسوسه کرد و او را برای آدم زینت داد، در حالی که قرآن بیان می کند: ﴿فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ﴾ (اعراف/۲۰) یعنی شیطان هر دو را وسوسه نمود.

۳- اینکه حواء تنها دلیل فریب آدم باشد و تنها او مورد سرزنش قرار گیرد، مخالف نص قرآن است که در آن فریب تنها به شیطان نسبت داده شده و معصیت به دلیل اغوای او صورت گرفته و خداوند آنان را از او بر حذر داشته بود: ﴿إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾ (طه/۱۱۷)؛ یعنی اینکه شیطان دشمن تو و همسر توست، پس مراقب باشید تا شما را از بهشت بیرون نبرد که به زحمت خواهید افتاد.

۴- این روایت دارای رکاکت لفظی است. توضیح آنکه در متن روایت آمده است: «لها علی آن ....». عبارت «لها علی» زمانی به کار برده می شود که کسی بخواهد پاداش نیکی کسی را بدهد؛ چرا که کلمه «علی» برای برتری داشتن و استعلا می باشد و اگر مجازات از طرف برتر بر کسی که پایین تر است، اعمال شود، باید از تعبیر «علیک منی» استفاده شود و اینجا بر عکس به کار برده شده است (جمعی از اساتید، معنی الادیب، ۱۳۶۸: ۱/ ۱۲۴).

۵- خونین کردن درخت به وسیله حواء که در برخی روایات ضعیف نیز به کار برده شده، کاملاً مبهم است.

۶- اگر منظور روایت این است که پس از حواء تمام زنان سفیه و کم عقل شدند، این مخالف بسیاری از شواهد تاریخی است که حاکی از نمونه های بسیاری از زنان صاحب کمالات و اندیشه است. حتی خداوند در قرآن آسیه همسر فرعون را الگویی برای مردان و زنان مؤمن بر می شمارد: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ﴾ (تحریم/ ۱۱)

۷- در روایت آمده است: «او را سفیه و کم عقل خواهم ساخت در حالی که او را حلیم (با عقل و بردبار) آفریده بودم». اگر مقصود تمام زنان است، اشکال مورد قبل بر آن وارد می گردد و اگر مقصود تنها حواء است؛ در این صورت، اگر او در ابتدا حلیم بود، پس فریب خوردن او توسط ابلیس و فریب دادن آدم تا به گناه بیفتد با حلم و عقل سازگاری ندارد و اگر با وجود حلم و عقل چنین عملی از او صادر شد، اگر سفیه و کم عقل شود، به چه سرنوشتی دچار خواهد شد؟ در حالی که بعد از ارتکاب معصیت آن دو به درگاه خداوند توبه کردند: ﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا﴾ (اعراف/ ۲۳)؛ زیرا بازگشت و توبه به سمت خدا در نهایت عقل و دور از سفاهت است.

۸ - اگر سختی زایمان مجازاتی برای حواء می باشد، پس گناه زنان دیگر چیست؟ این مسائل را خداوند در نظام خلقت قرار داده و سختی زایمان حتی در حیوانات نیز وجود دارد و کاملاً طبیعی است که خروج موجودی که در درون مادر رشد یافته به هنگام وضع حمل با دشواری

صورت پذیرد. خداوند متعال این دشواری را بر زنان برگزیده ای همچون حضرت مریم علیها السلام به هنگام تولد حضرت عیسی علیه السلام هم گزارش نموده است (مریم / ۲۳). در پایان باید گفت برای اطلاع از مصدر این روایت می بایست به تورات مراجعه کرد. تورات متن مذکور را به همراه اضافاتی نقل کرده است.

### روایت دوم

دو طریقی که برای روایت دوم ذکر شده، ضعیف است به اضافه اینکه با آنچه در بحث به آن اشاره شد، تعارض دارد و علاوه بر آنها ایراداتی دیگر را نیز می توان بر آن گرفت.

۱- برتری یک شخص بر دیگری به برتری عمل او بر دیگری است و در قانون الهی اموری چون زیبایی یا همسر خوب یا بد داشتن ملاک برتری نیست؛ چرا که این امور از تکلیف و عهده شخص خارج است، بلکه معیار و ملاک افضلیت تلاش و عملی است که از شخص صادر می شود: ﴿وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (نساء / ۹۵)

۲- اینکه تمام همسران پیامبر صلی الله علیه و آله یاوری برای او در اطاعت از خداوند بوده اند، با سخن خداوند در قرآن متناسب نمی باشد؛ مانند: «و ان تظاهرا علیه» یا با زندگی برخی از آنان که در تاریخ ذکر شده نیز متناسب نیست.

این روایت به طریقی دیگر از ابهریره نقل شده که جرح او مشهور بوده و نیازی به بیان ندارد.

### روایات دسته سوم

در این دسته از روایات فریب دادن تنها به شیطان نسبت داده شده و تصریح شده که اغوای کامل آدم و حواء به دست شیطان بوده است.

۱- علی بن ابراهیم از ابی رفعه نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «... ابلیس آمد و به او گفت: ای آدم، اگر شما از این درختی که خدا شما را از آن نهی کرد بخورید، فرشته خواهید شد و تا ابد در بهشت خواهید ماند و اگر از آن نخورید، خداوند شما را از بهشت بیرون خواهد راند و برای آنان قسم خورد که من برای شما خیر خواهم. همانگونه که خداوند در قرآن فرمود: «ما نها کما ربکما ان هذا الشجرة الی ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین و قاسمهما انی لکما لمن الناصحین». پس آدم سخن او را پذیرفت و از آن درخت خوردند. پس آن شد که خداوند فرمود: «فبدت لهما سواتهما» و آنچه از لباس های بهشتی خداوند بر تن آنان کرده بود، افتاد و شروع به پوشاندن خود با برگ های بهشتی کردند: «و ناداهما ربهما الم انهکما عن تلکما الشجرة و اقل لکما ان الشیطان لکما عدو مبین» و آنها آن گونه که خداوند فرموده، گفتند: «ربنا ظلمنا انفسنا و

ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين». خداوند فرمود: «اهبطوا بعضكم لبعض عدو و لكم فی الارض مستقر و متاع الی حین» یعنی تا روز قیامت. پس آدم بر «صفا» نازل شد و آنجا صفا نام گرفت؛ چرا که برگزیده خدا (صفوه الله) بر آن نازل شد و حواء بر «مروه» فرود آمد و آنجا مروه نام گرفت؛ چرا که زن (مرأه) بر آن نازل شد. پس آدم چهل روز سجده کنان و گریان در فراق بهشت بود. پس جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای آدم، مگر خداوند تو را با دست خویش نیافرید و مگر از روح در تو ندمید و ملائکه را به سجده برای تو امر نکرد؟ و به تو دستور نداد که از آن درخت نخوری، پس چرا عصیان او کردی؟ گفت: ای جبرئیل، ابلیس به خداوند سوگند خورد که او برایم خیر خواهی می‌کند و من گمان نمی‌کردم مخلوقی را خداوند بیافریند که به دروغ به نام او قسم بخورد (قمی، تفسیر القمی، ۴۳-۴۴؛ حویزی، نور الثقلین، ۱/ ۱۳؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ۱/ ۱۸۲-۱۸۱).

۲- شیخ صدوق به سند خود از علی بن محمد بن الجهم روایت کرد: امام رضا علیه السلام فرمود: شیطان آدم و حواء را وسوسه کرد و گفت: خداوند شما را از این درخت نهی نکرده است، بلکه خداوند شما را از درختی غیر از آن نهی کرده است. شما را از خوردن آن نهی نکرد مگر به این دلیل که با خوردن آن جزو فرشتگان شده و جاودان خواهید شد و برای آنها سوگند یاد کرد که من خیر خواه شما هستم. چون آدم و حواء پیش از این ندیده بودند که کسی به دروغ به نام خداوند قسم بخورد (پس آنها را با مکر به سمت درخت کشاند) پس آن دو با اعتماد به قسم او به خداوند از آن درخت خوردند» (شیخ صدوق، عیون الاخبار، ۱۳۷۸: ۱/ ۱۹۷-۱۹۸؛ حویزی، نور الثقلین، بی تا: ۱/ ۵۹-۶۰؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۱۱/ ۷۸؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ۱۴۱۶: ۱/ ۱۷۶-۱۷۷؛ مشهدی قمی، کنز الدقائق، ۱۳۶۸: ۱/ ۳۹۰-۳۹۱؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۱۴۱۵: ۱/ ۱۷۸).

#### بررسی روایات

روایت اول با اینکه از نظر سنتی مرفوعه است: خالی از بسیاری از اشکالاتی است که به روایات قبل وارد شده است. به اضافه اینکه این روایت به نص قرآن نزدیک است و جز چند توضیح خارج از قرآن کریم، بیان اضافه‌ای در بر ندارد و در آن فریب دادن به ابلیس نسبت داده شده و فریب خوردن آدم به دلیل فطرت پاک او و باور کردن قسم دروغ شیطان بود. این مفهوم به عصمت و مقام پیامبری او نزدیک‌تر است و در اینجا حواء را همچون آدم قربانی وسوسه ابلیس می‌بینیم.

روایت دوم؛ با اینکه سند این روایت شامل تمیم بن عبدالله قریشی است که در رجال او را تضعیف کرده اند (علامه حلی، الخلاصه، بی تا: ۲۰۹)، همچون روایت قبلی به نص قرآن نزدیک است و وسوسه را منطقی تر تبیین کرده و از ایرادات و مسائل توهین آمیز به آدم و همسرش خالی است، به ویژه اینکه اگر با روایت‌های مشتمل بر ذکر عظمت و مقام حواء در نزد خداوند مقایسه گردد، تهمت‌های مصرح در روایت اهل سنت از حواء زدوده می‌شود.

### جایگاه و منزلت حواء در روایات اهل بیت (علیهم السلام)

تعدادی از روایات که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) آمده، مقام و منزلت شامخ و والای حواء ملاحظه می‌شود؛ از جمله این روایت که از امام صادق (علیه السلام) رسیده که از حواء با القاب بسیار بلند یاد می‌کند و آن در دعایی به ام داود تعلیم می‌نماید: «اللهم صل علی أمتنا حواء المطهرة من الرجس المصفاه من الدنس الفضله من الانس المترددة بین محال القدس» (کفعمی، البلد الامین، ۱۸۰؛ طوسی، مصباح المهجد، ۱۴۱۱: ۸۰۷؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ۱۳۶۷: ۶۶۰)؛

خداوندا بر مادر ما حواء درود فرست مادری که پاک است از هر پلیدی و دور است از هر آلودگی و برگزیده شده از بین انسان‌ها و رفت و آمد کننده است بین مقامات قدسیه.

### معصیت آدم (علیه السلام) و حواء

در پایان شایسته است به این نکته اشاره شود که معصیتی که آدم و حواء مرتکب شدند و قرآن از آن یاد می‌کند، معصیتی نیست که در میان عرف ما متداول است؛ چرا که این برداشت مخالف دلایل عقلی مطرح شده در علم کلام است. همچنین مخالف متون دینی چه قرآن و چه روایات معتبر است که تمام آنها به کلی ارتکاب گناه را از انبیاء نفی می‌کنند (مکارم شیرازی، الامثل، ۱۳۲۱: ۴/۵۹).

گناه آدم آن گونه که برخی مفسران گفته‌اند، «معصیت نسبی» است که در مقابل «معصیت مطلق» قرار دارد؛ چرا که معصیت مطلق، مخالفت کردن با امر خداوند و مرتکب محرمات شدن است و معصیت نسبی آن است که از شخصیتی بزرگوار کاری غیر از حرام اما غیر متناسب با مقام و شأن او سرزند که حتی ممکن است یک عمل مباح یا مستحب اما نامتناسب با شخصیات بزرگ باشد؛ مثلاً اگر ثروتمندی برای یاری رساندن به فقیری به او مبلغ ناچیز و اندکی بدهد، فعل حرامی از او سر نزنده بلکه امری مستحب است، اما شنونده این خبر آن ثروتمند را ملامت می‌کند؛ گویی که ثروتمند گناهی مرتکب شده است.

یا مثلاً نمازی که یک فرد عادی می‌خواند برای او یک امتیاز است، اما اگر همان نماز را اولیای الهی به جا آورند، معصیت است. این گونه است در بقیه اعمال آنها که با شأن و منزلتشان مقایسه می‌گردد. به این دلیل هنگامی که «ترک اولی از آنها سرزند، از جانب خداوند سرزنش می‌شوند» (همان با تصرف؛ نیز، ر.ک: جعفری، تفسیر کوثر، بی‌تا: ۱/ ۱۳۱).

البته دیدگاه دیگری نیز از سوی مفسران مطرح شده و آن ارشادی بودن دستور خداوند به آدم در نخوردن از آن درخت است. ارشادی نظیر آن است که طیب بیمار را از خوردن برخی غذاها منع کند و بیمار با عدم امتناع از این غذاها به خودش ضرر برساند؛ چه اگر به سخن طیب عمل کند، به نفع خود او خواهد بود. از قائلان به این نظر علامه طباطبایی است که در این باره به این سخن خداوند استدلال کرده است: ﴿إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى \* وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى﴾ (طه/ ۱۱۸-۱۱۹)؛ یعنی برای تو این مزیت هست که در آن جا گرسنه نمی‌شوی، برهنه نمی‌گرددی، تشنه نمی‌شوی و آفتاب زده نمی‌شوی یا آنجا که فرمود: «يُخْرِجُكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى»؛ یعنی شما را از باغ اخراج نکند که به زحمت خواهی افتاد. این بدان معناست که شقاوت از دیدگاه خداوند سختی و خروج آنان از بهشت است، پس فرمان الهی امری ارشادی بود نه مولوی (طباطبایی، المیزان، ۱۴۱۷: ۱۴/ ۲۲۲).

### نتیجه

روایاتی که دلیل گناه آدم و خوردن او از درخت را به حواء نسبت می‌دهند، به دلیل ضعف در سند آنها و وجود رکاکت معنوی در متنشان و از همه مهم‌تر مخالفت با ظاهر قرآن پذیرفتنی نیستند. در ضمن این روایات با متن تورات و دیدگاه ناقلان آنها از یهودیان مسلمان شده مطابق هستند که احتمال اسرائیلی بودن را تقویت می‌شود. چنان که روایاتی که حواء را در گمراهی آدم شریک ابلیس می‌داند، نمی‌توان پذیرفت چرا که همان اشکالات دسته اول روایات نیز به این روایت وارد است.

لذا تنها دسته سوم از روایات که حواء را از این تهمت‌ها مبرا می‌داند، می‌توان پذیرفت که مخالفتی با ظاهر قرآن در آنها دیده نمی‌شود و با قدسیت و پاکی حضرت حواء مطابق هستند؛ امری که روایات متعددی از طریق ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) آن را تأکید می‌کند.

در پایان تأکید می‌شود که حواء و آدم هر دو طعمه ابلیس بوده‌اند و گناهشان گناه متعارف نبود، بلکه از باب ترک اولی بوده یا اینکه فرمان خدا ارشادی بوده است نه مولوی. در هر صورت، آنها نزد خدا توبه کرده‌اند و خداوند توبه آنها را پذیرفت.

## منابع

١. قرآن كريم.
٢. طبرى، محمد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن، بيروت: ١٤١٢ق.
٣. ابن ابى الدنيا، الرقة والبكاء، [www.alsunnah.com](http://www.alsunnah.com)
٤. ابن غضائرى، احمد بن الحسين، الرجال، دار الحديث، ١٤٢٢ق.
٥. ابن طاوس، على بن موسى، اقبال الاعمال، تهران: دار الكتب الاسلامية، ١٣٦٧ش.
٦. ابن عساکر، على بن حسين، تاريخ دمشق: دار الفكر، ١٤١٥ق.
٧. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دار صادر، چاپ سوم، ١٤١٤ق.
٨. تفسير منسوب به امام عسکرى (عليه السلام)، قم: مدرسة الامام المهدي، ١٤٠٩ق.
٩. اندلسى، عبدالحق بن عطية، المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٢ق.
١٠. بحراني، سيد هاشم، البرهان فى تفسير القرآن، تهران: بنياد بعثت، ١٤١٦ق.
١١. بخارى، محمد بن اسماعيل، الجامع المسند الصحيح المختصر (صحيح البخارى)، دارطوق النجاة، ١٤٢٢ق.
١٢. بغوى، حسين بن مسعود، معالم التنزيل فى تفسير القرآن، بيروت: دارأحياء التراث العربى، ١٤٢٠ق.
١٣. بيهقى، أحمد بن حسين، شعب الايمان، بومباى، دار السلفية، ١٤١٠ق.
١٤. تورات، كنيسة الانباء تكلاهيمانوت، الاسكندرية - مصر [www.st-takia.org](http://www.st-takia.org).
١٥. ثعلبى، احمد بن أبراهيم، الكشف والبيان عن تفسير القرآن، بيروت: أحياء التراث العربى، ١٤٢٢ق.
١٦. حسانى، حاكم، فضائل شهر رجب، مؤسسة چاپ و نشر، ١٤١١ق.
١٧. خطيب بغدادى، احمد بن على، تاريخ بغداد، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٩٩٧م.
١٨. ديلمى، أبى منصور زين الدين شهردار، مسند الفردوس، مركز الملك فيصل للبحوث والدراسات الاسلامية.
١٩. ذهبى، محمد بن احمد، سير أعلام النبلاء، تحقيق حسين الاسد، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ق.
٢٠. سيوطى، جلال الدين، الدر المنثور فى تفسير المأثور، قم: مكتبة آية الله مرعشى نجفى، ١٤٠٤ق.

٢١. مكارم شیرازی، ناصر، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم: مدرسة الامام علی بن أبی طالب (علیه السلام)، ١٣٢١ق.
٢٢. صدوق، شیخ محمد بن الحسن، عیون أخبار الرضا، انتشارات جهان، ١٣٧٨ق.
٢٣. طباطبائی، محمد حسین، میزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ١٤١٧ق.
٢٤. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، بیروت: مؤسسة الأعلمی، ١٤٠٣ق.
٢٥. طوسی، شیخ محمد بن الحسن، مصباح المتہجد، بیروت: مؤسسة فقه الشیعة، ١٤١١ق.
٢٦. طوسی، شیخ محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار أحياء التراث العربی.
٢٧. عدة من أساتید حوزة علمية قم: مغنی الادیب، واریان، ١٣٨٦ش.
٢٨. فیض الکاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، تهران: الصدر، ١٤١٥ق.
٢٩. قمی مشہدی، محمد بن محمد رضا، کنز الدقائق وبحر الغرائب، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ١٣٦٨ش.
٣٠. کفعمی، ابراهیم بن علی العاملی، البلد الامین، بی جا: بی نا، بی تا.
٣١. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٤ق.
٣٢. مزّی، جمال الدین بن الزکی، تهذیب الکیمال فی أسماء الرجال، بیروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٠ق.
٣٣. معرفت، محمد هادی، التفسیر الاثری الجامع، قم: منشورات ذوی القربی، ١٤٢٩ق.
٣٤. معرفت، محمد هادی، التفسیر والمفسرون فی ثوبه القشیب، مشهد: الجامعة الرضویة للعلوم الاسلامیة، ١٤٢٦ق.
٣٥. نوری، محدث، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسة آل البيت (علیهم السلام)، ١٣٣٠ق.
٣٦. نیشابوری، حسن بن محمد نظام الدین، تفسیر غرائب القرآن ورغائب الفرقان، بیروت: دارالکتب العلمیة، ١٤١٦ق.